دانلود
رمان

بخواب معاینت کنم

فصل ۱

دختره به مطب دکتر رفت و دکتر گفت بخواب معاینت کنم ، روی تخت معاینه خوابید ، پاهاشو گذاشته بود توی رکاب تخت و
.حسابی بازشون کرده بود
.دامنشو زده بود بالا و شورتشو کشیده بود یه طرف
.دکتره یه کم ژل زد به انگشتای دستکش پوشیده ش
".گفت: "این اصلا درد نداره عزیزم. فقط میخوام برم تو و یه معاینه بکنم
انگشتای دستکش پوشیده لبه های بهشت دختره رو باز کرد. لبه های بیرونی کلفت تر از هم جدا
.شدن و یه شکاف صورتی کمرنگ رو نشون دادن
.دختره همین الانشم خیس و براق بود
.دکتره با یه دست بهشتش رو باز نگه داشت و یه چراغ انداخت روش
".گفت: "اوه، بله. مشکلو میبینم. باید بیام تو و یه نگاه درست و حسابی بندازم رو نشون بده
.انگشتاشو مثل قیچی از هم باز کرد تا بهشتش رو حسابی باز کنه و سوراخ تنگش
.دکتر میسون در لپتاپشو محکم بست که یه در زدن آرومی شنید
.نباید میذاشت کسی بفهمه که داشته این ویدیو رو میدیده
"دکتر؟ شما خواستید منو ببینید؟"
دختره اونجا وایستاده بود. هجده سالش بود. یه کم تپل مپل بود، یه جور تپلی بچه گونه، با یه
.صورت گرد نرم و چشمای قهوه‌ای درشت
دکتر میسون یه هول و ولا تو خودش حس کرد. این دختره... هر وقت بهش نگاه میکرد، مردونگیش
.راست میشد. ولی الان بدتر بود... خیلی خیلی بدتر

.میدونست چیکار کرده اون تنها کسی بود که به لپتاپش دسترسی داشت. به عنوان کارآموز، بهش اجازه داده بود
...امروز بعد از ظهر یه ساعت ازش استفاده کنه، تا ببینه چجوری صفحه کاربری بیمار که دکتر روش کار میکرد، درست کار میکرد. ولی الان یه فیلم پورن اونجا
.بود، تازه تنها یکی هم نبود
ِ حتما کار خودش بوده — این دختر جوون پاک و معصوم. از لپتاپ کاریش استفاده کرده تا تو
.مطب خودش پورن ببینه
یه لحظه به این فکر کرد که شاید یه جوری تاریخچه جستجوهای خودش رو پیدا کرده — اینا

ِ
دقیقا همون مدل فیلمایی بودن که خودش نگاه میکرد — دکترای منحرفی که از دخترای جوون
داغ سوءاستفاده میکردن. ولی اون فقط تو خونه این کارو میکرد.
هیچوقت با لپتاپ کاریش
.نه. اون خط قرمزش بود. ممکنه مجوز کارش رو به خاطر این از دست بده
.نه. صد در صد کار خودش بوده
.دکتر میسون سعی کرد خودشو جمع و جور کنه، فکرا با سرعت نور تو مغزش رژه میرفتن
باید همین الان بندازتش بیرون — با یه هشدار جدی بیرونش کنه و این فیلم و هر ردی از کارایی
که کرده رو پاک کنه. این یه تخلف جدیه. اگه دانشگاهش بویی ببره از کاری که کرده، برای
.همیشه از برنامه "پزشکان آینده" میندازنش بیرون. رسوا میشه، تحقیر

میشه و آبروش میره
.دکتر میسون با فکر تحقیر شدنش، مردونگیش سیختر هم شد
.دم در منتظر بود، ازش اجازه ورود میخواست. انقدر معصوم، انقدر شیرین، انقدر تسلیم
همین تسلیم بودنش بیشتر از همه تحریکش میکرد. یه هفته بود که پیشش بود و نگاههای
آرومش، خجالت کشیدناش، اونجوری که وقتی تمرکز میکرد زبون صورتیشو گوشه لبش
.میزد، اینکه با هر کلمهاش از جا میپرید.... اونجوری که بهش نگاه میکرد
تقریبا مطمئن بود که یه جورایی روش کراش داره، با آه کشیدناش و سرخ شدناش و اون
.اشارههای کوچیکی که میکرد
ولی میدونست که کار درست نیست. چهل و هشت سالش بود. اون هجده سالش بود. اونقدر
.بزرگ بود که پدرش باشه — حتی پدر بزرگش
.با این حال، تمام هفته ذهنش درگیر اون بود
فکر کردن به اینکه لباس تنش نباشه، فقط یه روپوش پزشکی تنش باشه. اون، روی تخت
.معاینهاش دراز کشیده باشه. اون، وقتی معاینهاش میکنه نفسنفس بزنه — محکم، عمیق.دستشو لای موهاش کشید و کراواتشو صاف کرد
بله، بیا تو، سوفیا. بشین. می دونم الان دیگه وقت اضافه کاریه.
راستش، تعجب کردم هنوز"
".اینجایی
".بله دکتر. خواستم دیرتر بمونم، ببینم کاری هست که براتون انجام بدم. هر کاری"

یا خدا. این دختر می فهمید داره چیکار می کنه؟ یه جوری خم شده بود جلو که دکمه های
.پیرهنش زیادی باز بود، با یه نگاه جدی و چشمای معصوم زل زده بود بهش
وقتی گفت 'هر کاری'، نزدیک بود از شدت شهوت ناله کنه. داشتن دختری مثل این که حاضر
باشه هر چی اون بگه انجام بده، حاضر باشه بذاره همه ی هوس های منحرفانه، کثیف و
.غیرپزشکی اش رو برآورده کنه، چیزی بود که فقط تو خواب دیده بود
پزشکای محترم، دخترا رو به تخت معاینه نمی بستن یا از وسایل پزشکی شون استفاده نمی
کردن که پاهاشونو باز کنن و دقیق معاینه شون کنن - یا حتی برخلاف میلشون کاری کنن که به
.اوج لذت برسن
منو برای چی خواسته بودین دکتر میسن؟" سرشو بلند کرد و بهش نگاه کرد، پاهاشو انداخت رو"
.هم و ران های تپل و صافش رو نشون داد
انگار دامنِش از صبح کوتاه تر شده بود؟ خدایا، خیلی خوب به نظر می رسید، خیلی خواستنی،
.خیلی معصوم و در عین حال در دسترس
.ولی باید تنبیهش می کرد - باید مجبورش می کرد حقیقت رو درباره این ویدیو تو لپ تاپش بگه
چطور می تونست بدونه که دقیقاً همین چیزا رو تو خونه تماشا می کنه؟ مگه اینکه خودش هم از
این چیزا خوشش بیاد؟ یهو به ذهنش رسید که اگه اون دنبال ویدیوهای پورن با دکترای سلطه گر

می گشته که دخترا رو خشن معاینه می کنن، شاید این فتیش خودش هم باشه. و اگه اینطور
...بود
.یه فکری تو ذهنش شکل گرفت
.شاید تنبیهش نکنه - یا حداقل، نه به روش درست و معمولی
.شاید بتونه از این قضیه به نفع خودش استفاده کنه تا ببینه واقعاً تو این چیزا هست یا نه
و اگه بود چی؟
.یه موجی از هیجان تو وجودش دوید

فصل ۲

صوفیا دامنشو یه کم بالا کشید و دکمه های بلوزشو باز کرد قبل از اینکه بره تو اتاق دکتر میسون.
.ساختمون سوت و کور بود
شب جمعه، همه دلشون میخواست زودتر برن خونه. همه به جز اون. این آخرین روز
.کارآموزیش بود و میخواست حسابی ازش استفاده کنه
دقیقاً میدونست از اون دکتر قدبلند، جذاب و سبزه چی میخواد – و یه حسی هم داشت که
.دکترم بدش نمیاد. ولی کل هفته دکتر خودشو عقب میکشید
چشمای دکترو دیده بود که داشت نگاش میکرد. تقریباً میتونست ذهنشو بخونه وقتی خیلی
بهش نزدیک مینشست، بهش مالیده میشد، جلوش خم میشد، و هی بهش میگفت هر کاری
.براش میکنه

ولی دکتر زیادی حرفهای بود. زیادی درست و حسابی و مرتب. باید یه جوری شوکهش میکرد تا
دست به کار شه.
وقتی بعد از ظهر گذاشت از لپتاپش استفاده کنه، یه ردی از خودش به جا گذاشت که حتی
سفت و سختترین مردا هم نمیتونستن ازش بگذرن.
رفت تو یه سایت معروف پورن و چند تا ویدیو پیدا کرد که دقیقاً نشون میداد چه جور چیزایی
میخواد – اینکه تسلیم خواستههاش بشه – اینکه یه دکتر مسلط و سختگیر به شکل عمیق و
کثیفی معاینهاش کنه – و همهشونو تو یه تب پشت بقیه کاراش باز گذاشت.
اون روز دیگه مریضی نداشت و فقط میخواست به کارای کاغذبازی برسه، پس حتماً
متوجهشون میشد.
میدونست ممکنه کلی دردسر بشه – ولی اگه بخواد روراست باشه، فقط به خاطر این اومده
بود تو برنامه "پزشکان آینده" که یه فرصتی پیدا کنه به یه سری دکتر سکسی نزدیک شه. و دکتر
میسون دقیقاً همونی بود که میخواست. یه جوری جدی و دور از دسترس، خیلی جذاب بود.
دقیقاً همونی بود که میخواست.
تو چهل و هشت سالگی، انگار بالاخره داره به اون فانتزی خیلی خیلی ته دلش جامه عمل می
پوشونه.
دست

ِ
.یه کم که درآورده بود فهمیده بود اونم مجرده، اهلش هم هست، و یه جورایی خیلی هم دم
همه چی تموم بود. و میخواست هر کاری از دستش برمیاد بکنه تا اونو متوجه خودش کنه، کاری
.کنه اونم همونقدر که این اونو

فصل ۳

دکتر میسون باورش نمیشد داشت همچین کاری میکرد. ولی این دختره حسابی شهوتیش کرده
.بود
میخواست با تهدید و باجگیری وادارش کنه کاری که میخواد رو انجام بده، و میدونست دختره
.نمیتونه به کسی بگه، مگه اینکه بخواد راز خودش هم فاش بشه
هیچ دختری دلش نمیخواست از یه برنامه معتبر پرت بشه بیرون یا کسی بفهمه داشته تو مطب
.دکتر، یه سری فیلمهای پورن ناجور میدیده
حالا دیگه گیرش انداخته بود — ولی تا کجا پیش میرفت؟
".سوفیا، باید در مورد یه تخلف جدی باهات حرف بزنم"
خدا میدونه چقدر دوست داشت وقتی دید چطور رو صندلیش تکون خورد و انگار ازش
میترسید و از زیر پلکهای افتادهش بهش نگاه میکرد. چرا این بیپناه بودنش اینقدر
شهوتانگیزش میکرد؟
ِ صندلیشو بیشتر به میز نزدیک کرد، حواسش بود سفتی شلوارش که

داشت زیپشو پاره میکرد
.رو قایم کنه
.خدا رو شکر که روپوش سفید بلندش یه لایه محافظ اضافی بود
"بله دکتر میسون، من چیکار کردم؟"
تو امروز بعد از ظهر به کامپیوتر من دسترسی داشتی. و من یه سری چیزای مشکوک باز دیدم."
حتما کار تو بوده." جوری بهش زل زد که سعی کنه هیجانش رو وقتی به اون فیلمها فکر میکرد،
.پنهون کنه
چرا اون فیلمای خاص رو انتخاب کرده بود؟ وقتی داشته اونجا تو مطبش نگاه میکرده، تحریک
شده بوده؟ خدای من — نکنه به خودش دست زده؟ یه نفس عمیق کشید، سعی کرد جلوی
.تصور سوفیای جوون و معصوم که یه همچین کار هرزهای میکنه رو بگیره
اوه!" دستشو گذاشت رو دهنش، انگار شوکه شده بود. "دکتر! متاسفم. فکر کردم بسته"
".بودمشون
حتی انکار هم نمیکرد. فکر میکرد این دخترهی فتنهگر حداقل یه تلاشی برای در رفتن میکنه.
واقعا داشتن راجع به یه چیز حرف میزدن؟ شاید اون ویدیوها یهویی تو یه برنامه خودکار باز
.شده بودن. شاید همه چی رو اشتباه فهمیده بود. باید میفهمید چی به چیه
"با لحن دستوری گفت: "دقیقا چی رو باز کردی و واسه چی؟سرشو انداخت پایین، نتونست تو چشماش نگاه کنه. "ویدیو بود، دکتر.

چیزایی که نباید میدیدم.
ویدیوهایی از مردها، دکترهایی مثل شما، که داشتن یه کارایی با دخترا میکردن. دخترایی مثل
".من
.تو این سه کلمه آخر، سرشو بلند کرد و لبشو گزید
.پرسید: "چرا؟ چرا داشتی اونا رو نگاه میکردی؟" تحریک، صداشو حتی خشنتر کرده بود
ببخشید. کنترلمو از دست دادم. ازشون خوشم اومد. دلم میخواست... وای، خیلی از خودم"
".خجالت میکشم، دکتر
"با لحن دستوری پرسید: "دلت میخواست چیکار کنی؟ چی میخواستی بکنی؟
اگه میگفت دستمالی کنه خودشو، یا به اوج برسه، یا یه همچین چیزی، از شدت شهوت منفجر
.میشد. این مکالمه همین الانش هم تحریککنندهترین تجربه شهوانی بود که تا حالا داشت
دلم میخواست یه چیزی حس کنم... حس کنم اونا تو اون ویدیوها چی حس میکردن."
.میفهمین؟ من هیچوقت..." دوباره حرفشو قطع کرد، انگار دیگه نمیتونست چیزی بگه
.هیچوقت چی؟ سوفیا. بگو." باید همهچی رو میدونست"
.من هیچوقت به لذت نرسیدم. میدونین..." مکث کرد و سرخ شد"
دیدن گونههای سرخش، شنیدن صدای خجالتی و مرددش، دیدن اینکه چطور سینه ش بالا و پایین
میرفت و سعی میکرد گریهشو نگه داره، خیلی سکسی به نظر میرسید، خیلی لعنتی

.هوسانگیز، که میتونست همونجا، همون لحظه، بکنتش
داری میگی که هیچوقت به اوج نرسیدی. هیچوقت ارگاسم نداشتی؟"
سعی کرد صداشو صاف"
.و رسمی نگه داره، ولی خیلی موفق نشد
هیچوقت، دکتر." سرشو بلند کرد و با التماس بهش زل زد. "شاید باید
به خاطر کاری که کردم"
".مجازات بشم. و معاینه بشم که ببینم طبیعیام یا نه. معاینه، مثل اون
دخترها تو ویدیو

فصل ۴

.سوفیا فهمید داره جواب میده
هرچقدر هم دکتر میسن سعی میکرد خودشو کنترل کنه، سوفیا میدید
که چطوری چشماش به
.یقهاش و یه لحظه به رونش وقتی پاهاشو روی هم میانداخت، خیره
میمونه
وقتی گفته بود میخواد مثل دخترای توی ویدیو معاینه بشه، چشماش
تقریبا آتیش گرفته بود.
دیگه از این واضحتر نمیتونست بهش بفهمونه. ولی آیا انجامش
میداد؟انگار از این ایده استقبال کرد. "تنبیه؟ برای تماشای ویدیو توی
دفتر من؟ آره. تو نیاز به تنبیه
داری. این یه تخلف خیلی جدی از اعتماده. ممکنه جایگاهت تو برنامه رو
از دست بدی. ممکنه
".همه چیزتو از دست بدی. ولی شاید اگه تنبیهت کنم، درس عبرت
بگیری
خواهش میکنم دکتر میسن. اگه تنبیه ام کنی، قول میدم دیگه

هیچوقت همچین کار احمقانهای"
نکنم. خواهش میکنم دکتر. به هیچکس دیگه نگو. این راز بین
خودمون باشه. هر کاری میکنم
".اگه رازمو حفظ کنی
"با خودکارش روی میز ضربه زد. "ولی چطوری باید تنبیهت کنم؟
داشت با خودش فکر میکرد یا میخواست سوفیا یه چیزی پیشنهاد بده؟
سوفیا دقیقا میدونست چی میخواد. "من باید تنبیه بدنی بشم، قربان.
بزنن رو باسنم. اینجوری
بابام بهم یاد میداد درست از غلط رو تشخیص بدم. شاید شما بتونید
بابام بشید و الان به من یاد
"بدید؟
نکنه زیادی زیادهروی کرده بود؟
نیاز سوفیا به اینکه یه دکتر جذاب و مسن اونو از خودش بیخود کنه، با
فانتزی "بابایی"ش گره
.خورده بود
اگه دکتر میسن سکسی، موقع تنبیه بدنی، سوفیا رو بزنه و سوفیا بهش
بگه "بابایی"، سوفیا
.نزدیکترین حالت به رسیدن به منحرفانهترین فانتزیاش میشد

فصل ۵

.زل زد بهش، چشماش تو چشماش قفل شده بود
این دختر یه چیز دیگه بود. انقدر جوون، انقدر معصوم. حتی ارگاسم
هم نشده بود تا حالا. و ازش
."میخواست تنبیهش کنه و بهش بگه "بابایی
.همین موضوع کار رو بدتر میکرد

.کل قضیه به شدت غیراخلاقی و از نظر وجدانی کاملا غیرقابل دفاع بود
ولی کی دیگه همچین فرصتی گیرش میومد که کارهایی رو که همیشه تو ذهنش تصورشون
میکرد انجام بده؟ کی دیگه میتونست اون دکتر بابایی بدجنس، سلطه گر و خشن که همیشه
میخواست باشه بشه؟
خودش داشت این فرصت رو بهش میداد، داشت عمیق ترین خواسته هاش رو تو یه سینی
میذاشت جلوش، و هیچوقت به کسی نمیگفت، مگه اینکه میخواست گندکاری های خودش هم رو
.بشه
.فرصت طلایی رو داشت
و اونجوری که داشت بهش نگاه میکرد - گونه های گل انداخته، نفس های بریده بریده، اینکه
چطوری هی رون هاشو به هم فشار میداد، اونجوری که کلمه "بابایی" رو زمزمه کرد و یه جوری
.گفت که هم معصومانه بود هم منحرفانه - غیرقابل مقاومت بود
.نمیتونست از این ماجرا بگذره
آره. دقیقا همینه که لازم داری. یه تنبیه حسابی روی باسن جوونت، تا خوب و بد رو یادت بده."
".حالا، شورتتو دربیار، بیا پیش بابایی
.تقریبا خودش هم شوکه شد
این حرفا از کجا اومد؟ انگار سال ها تو وجودش بودن، منتظر بودن گفته بشن، منتظر بودن
.بیرون بریزن. و حالا فرصتش رو پیدا کرده بودصوفیا بلند شد. دختر ظریفی بود، با اندام کوچیک و ظریف، موهای بلند تیره و چشمای درشت

و
.باز
.دامن تنگشو یه کم بالا کشید و مرده نتونست چشم از اون شرت توری سفیدش برداره
»پرسید: «میخوای شورتمو دربیارم، دکتر؟ بابا؟
.یه کم شورتشو پایین کشید، تا نصف رونش. اینجوری انگار لختتر به نظر میرسید
مرده صندلیشو از میز کشید عقب و با قدمهای بلند رفت اونور اتاق و درو قفل کرد. حالا تنها و
.تو یه اتاق در بسته گیر افتاده بودن
.بازوشو گرفت و کشیدش سمت صندلی خودش
.دوباره نشست و صوفیا رو نشوند رو پاهاش
سنگینی نرم بدنشو رو زانوهاش حس کرد، که بهش فشار میآورد.
دامنشو از پشت یه کم بیشتر
.بالا کشید تا کل باسن تپلش معلوم شه
.دستشو گذاشت روش و از لطافت ساتن پوستش لذت برد
خدای من، دیگه خیلی زیادهروی کرده بود. یه زن، که چیزی بیشتر از یه دختربچه نبود، نیمه لخت
.رو پاهاش بود، تو دفترش، با در قفل
خب، دیگه راه برگشتی نبود. اگه اون یه بابای کثیف میخواست که تنبیهش کنه و بهش بگه دختر
.بدیه، مرده بهترین گزینه برای این کار بود
گفت: «میخوام باسن کوچولوتو تنبیه کنم. و تو باید دقیقاً بهم بگی چرا اون فیلما رو دیدی و از
».چیش خوشت اومد، دختر کوچولوی شیطون

فصل ۶

.نفس صوفیا بند اومد
.این از اون چیزی که فکرشو میکرد خیلی زودتر و بهتر داشت پیش میرفت
فکر میکرد ممکنه یه کم با اون دکتر جدّیه حرفای تحریک آمیز بزنه، شاید حتی ازش بخواد
معاینهش کنه، ببینه از نظر جسمی سالمه، ولی حالا علاوه بر اون میخواست بزنه به باسنش و
.بهش بگه دختر بد کوچولو
.احساس کرد خیسی تمام وجودشو گرفت
دکتر با یه دستش پشت گردنش رو گرفته بود و فشارش میداد پایین. باسنش کاملاً لخت بود و
.شورتش تا نصفه رونش پایین اومده بوددستش داشت لپ باسنش رو نوازش میکرد و اون ویدیو - بهترین ویدیو - داشت توی لپ تاپش پخش میشد.
"تو این ویدیو رو تنهایی دیدی؟ دستمالی هم کردی خودتو؟"
صداش یه جورایی عصبانی به نظر می رسید، ولی اون میدونست که دکتر خیلی بیشتر از چیزی
.که نشون میده تحریک شده
به سمتش خم شد، روی زانوش تکون خورد و سفتی مردونگیش رو حس کرد که به شکم نرمش
.فشار می آورد. اون هم به اندازه صوفیا اینو می خواست
با صدای نفسزده گفت: "اوه، ددی، دکتر ددی، من از روی شورت خودم رو دستمالی کردم."
این حقیقت داشت. وقتی داشت ویدیوهای مختلف رو توی لپ تاپش

می ریخت، یه لحظه بهشتش
.رو نوازش کرده بود
اون دقیقاً میدونست کدوم ویدیوها رو میخواد. بارها تو خلوت اتاق خوابگاهش دیده بودشون، زیر
پتو با هدفون تو گوشش تماشا میکرد و خودشو لمس میکرد و تصور میکرد که داره توسط دکترا
.به طرز وحشیانه ای لمس میشه، که دکترا دارن خیلی عمیق و سخت معاینهش میکنن
".پس تو یه دختر خیلی بدی هستی"
.یه ضربه محکم خورد رو باسنش و سوزوند
.جیغ زد: "آخ! آخ!" و رو زانوهاش پیچ و تاب خورد
مرده گفت: "به این راحتی ها از دستم در نمیری، شیطون کوچولو." و نگهش داشت و دوباره زد،
.دو تا، سه تا، چهار تا
هر ضربه باسنش رو می سوزوند و درد می داد، اونم رو زانوهاش وول می خورد و سعی می
.کرد از درد فرار کنه، ولی همزمان خوشش هم میومد
.بیشتر می خواست
نفس نفس زد: "اوه، دکتر بابایی، معذرت می خوام که خودمو لمس کردم. انگشتمو بردم زیر
.شلوارم، تو واژنم." و امیدوار بود سخت تر مجازاتش کنه
گفت: "دختر کثیف. خودتو لمس می کنی؟ فیلم سوپر می بینی؟ تو هنوز بچه ای واسه این کارا.
".خیلی جوونی، خیلی معصومی
.یه رگبار دیگه از ضربه ها خورد بهش و از هیجان سرگیجه گرفت
بین ضربه ها با جدیت باهاش حرف زد: "ولی تو معصوم نیستی، مگه

نه؟ خودت داری تقاضا می
کرد تو واژنش و".کنی. می خوای بابایی این کارو باهات بکنه. می خوای
دکتر اونجاتو معاینه کنه
تو ویدیو یه دختر داشت ناله می کرد وقتی دکتر یه اسپکولوم خیلی
بزرگ رو می
.کامل بازش می کرد
گفت: "آره، می خوام. ولی من هیچ وقت این کارو نکردم. هیچ کاری
نکردم. فقط اون فیلما رو
".دیدم
.دستش رو باسنش موند، داشت اون گوشت داغ و لطیف رو نوازش می
کرد
.پرسید: "داری میگی باکره ای؟ هیچ وقت هیچ کاری نکردی؟" صداش بم
و خشن بود
.گفت: "نه، دکتر. شما اولین مردی هستید که منو لمس کرده." و این
حقیقت داشت
.نمی خواست پسرهای دانشگاهی تو شلوارش بگردن یا بخوان مجبورش
کنن براشون ساک بزنه
یه مرد بزرگتر می خواست، یه مرد مسلط، یه دکتری که باباش هم باشه.
و حالا پیداش کرده
.بود

فصل ۷

دکتر میسون یه لحظه مکث کرد. این دختر خوشگل فقط هجده سالش
بود و باکره، یه بیگناه
محض. با این حال این آشغالها رو ریخته بود تو کامپیوترش و التماس

میکرد محکمتر بزندش.
.اون همهی چیزی بود که همیشه آرزوشو داشت، حتی بیشتر
.باید مال خودش میشد. باید از این فرصت نهایت استفاده رو میبرد
.بالاخره، ممکنه از اتاقش بره و دیگه هیچوقت نبیندش
اونوقت باید تا آخر عمر حسرت میخورد که چی میشد اگه رو تخت
معاینه گیرش میآورد، چی
میشد اگه لمسش میکرد، چی میشد اگه کارایی که میخواست رو انجام
میداد – کارایی که
مطمئن بود اونم میخواست؟
.نه. باید این فرصت رو بقاپه. اونم به اندازهی خودش میخواستش،
مطمئن بود
.دستشو گذاشت رو باسنش، گرمای پوست قرمزش رو کف دستش
حس کرد
خب، خانم کوچولو. گفتی خودتو لمس کردی، ولی هیچوقت ارضا نشدی.
فکر کنم باید معاینهت"
".کنم. پاشو برو رو تخت
بالاخره گفتش. آیا اجازه میداد اونطوری لمسش کنه؟
نیمهبازش اونو حتی جذابتر

اون داشت تند تند از جاش بلند میشد، گونههای گلانداخته و دهن
.نشون میداد
به زور یه قدم ازش فاصله گرفت، سرشو بلند کرد و بهش نگاه کرد، با
اون چشمای درشتش که
.معصوم و خجالتی به نظر میرسیدن
.بله، بابا. شما دکترید. هرچی شما بگید همون کارو میکنم،" گفت"
بابا! چرا این داشت مردونگیش رو سیختر میکرد؟ باعث میشد خیلی

جوون و معصوم به نظر بیاد –
لعنتی، اون واقعاً جوون و معصوم بود. و اون یه مرد میانسال بود که باید بیشتر از اینا سرش
.میشد
ولی دیگه خیلی گند زده بود. اونقدر کارای خلاف کرده بود که پروانه طبابتش باطل میشد. دیگه
.الان بیفایده بود بخواد دست نگه داره
".گفت: "برو رو تخت، دراز بکش. دامنتم دست نزن
دستشو که میخواست دامنشو بکشه پایین، نگه داشت. از دیدن باسن تپل و قرمزش که وقتی
.داشت میرفت سمت تخت معاینه تکون میخورد، لذت میبرد.دختره رو تخت دراز کشید، قوزک پاهاش رو هم انداخته بود
دکتر بهش نزدیک شد، بالاسرش وایستاد. خیلی کوچولو، خیلی حشری، خیلی بیپناه به نظر
.میرسید. و اون میخواست یه لحظه دیگه کاری کنه که از اینم بیپناهتر بشه
یه دستگاه پالساکسیمتر به دستش وصل کرد و دستگاه رو جوری تنظیم کرد که بتونه علائم
.حیاتیشو ببینه. فشار خونش نرمال بود، نبضش یه کم تند بود، اما منظم و قوی
میلههای کنار تخت رو بالا آورد، فقط اونایی که نزدیک شونههاش بودن. معمولاً برای این بود که
.مریضها نیفتن، اما اون یه استفاده دیگه ازشون تو ذهنش داشت
".گفت: "دستاتو بذار رو میلهها. محکم بگیرشون
دختره میلههای استیل رو گرفت و دکتر یه چسب پزشکی برداشت، همونایی که معمولاً برای

.بستن زانو یا شونه استفاده میکردن. چسب رو دور مچ دستاش پیچید
حالا دختره به میلهها بسته شده بود - البته نه خیلی محکم. میخواست
جریان خون تو انگشتاش
.خوب بمونه، اما نمیتونست تکون بخوره، حتی اگه میخواست
.حالا میخواست پایینتنهشو جوری که دلش میخواست، تنظیم کنه
پایین تخت معاینه وایستاد و دستشو دراز کرد تا رکابهای تاشو رو بیاره
پایین. بستهاشو باز
.کرد و بلندشون کرد و جاشون انداخت
قلبش تند تند میزد. پای چپ دختره رو گرفت و ساق و پاشنه رو تو قاب
فلزی گذاشت و محکم
.کرد. بند دور مچ پا رو بست، که نتونه فرار کنه. بعدش همین کارو با
پای دیگه کرد
.به زور میتونست به پایین نگاه کنه
با این رکابها میتونست پاهاشو هر چقدر که میخواست باز کنه.
میتونست بلندشون کنه و
عقب ببره، جوری که پاهاش خم بشن، روناش تقریباً به سینهاش
بچسبن. جوری که کاملاً باز و
.در اختیارش باشه
نگاهش افتاد پایین و شورتشو دید که بین پاهای بازش کشیده شده
بود. یه قیچی تیز استیل
.ِ برداشت و شورته رو برید. شورت از تنش جدا شد و حالا از کمر به
پایین لخت لخت بود
بهشتش کاملا باز بود – لب های بیرونی از هم باز شده بودن، صورتی
ملایم لب های داخلیش
.معلوم بود و یه سایه تیره هم دهانه تونلش رو نشون می داد
.ِ دقیق تر نگاه کرد، دید پوست دور بهشتش سرخ شده و خیسی اونجا

برق می زنهِ بالای چاک بهشتش یه برآمدگی واضح دید. چوچولش بزرگ بود، انگار التماس می کرد که باهاش
.بازی کنن
."گفت: "می خوام حسابی معاینهت کنم." و یه جفت دستکش لاتکس پزشکی آبی پوشید
اول دکمه های بلوزشو باز کرد. دکمه ها پریدن و با خوشحالی دید که سوتین نبسته. به سینه های
خوشگلش خیره شد – گرد و نرم، اما همچنان کوچیک. نوک سینه هاش صورتی تیره بودن، تقریبا
.کبود، با هاله کوچیکی دورشون
."زمزمه کرد: "باید عکس العملات و فیزیولوژیت رو چک کنم." اصلا حواسش نبود چی داره میگه
دستشو دراز کرد و سینه چپشو گرفت، لبخند زد وقتی مانیتور نشون داد که نبضش یه کم بالا
.رفت
سینه شو آروم فشار داد، بعد یه انگشتشو یه طرف نوک سینه و شستشو طرف دیگه گذاشت و
.آروم نوکشو فشار داد
.دهنش باز شد و یه کم نفس نفس زد و فشار خونش رفت بالا
.ولش کرد و نگاه کرد که چطور نوک سینه اش سفت شد و یه قله کوچولو و محکم درست کرد
همین کارو با اون یکی هم کرد، از صدای آه لذتش خوشش اومد وقتی نوک سینه شو فشار داد و
.مالید
اما اگه بیشتر پیش بره باز هم خوشش میاد؟
.یه چیزی تو بی پناهیش باعث می شد بخواد بیشتر از این اذیتش کنه

.نوک سینه هاشو گرفت و کشید بالا، یکم سینه هاشو کشید،
میدونست یه کم داره دردش میاد
ولی اون نگفت دست نگه داره. فقط یه آه کشید و لبشو گاز گرفت.
گفت: "آخ، بابا، داری چیکار
"میکنی با من؟
اون گفت با لحن خشک و جدی: "دارم عکس العملتو میسنجم." بعد
سینه هاشو ول کرد و یه
.فشار دیگه به نوک سینه های تیره و خوشگلش داد
دلش میخواست بیشتر باهاشون بازی کنه، فشارشون بده، شاید یکم
بادشون کنه، تا جایی که
.دیگه طاقت نیاره، ولی نه الان
فعلا فقط یه کم کرم سفت کننده میزد. باعث میشد سوزن سوزن بشه
و نوک سینه هاش سفت
.بمونه
کرم رو برداشت. قرار نبود برای این کار استفاده بشه، ولی اون دیگه
خیلی خط قرمزها رو رد
.کرده بود، تقریبا براش مهم نبود
".گفت: "باید یکم دارو بزنم، درست اینجا... و اینجا
یه تیکه بزرگ از کرم رو روی نوک هر سینه اش زد و تماشا کرد که چطور
گرمای پوستش باعث

فصل ۸

.صوفیا تو بهشت بود
تقریبا لخت، بلوزش باز و دامنش تا کمرش بالا رفته بود، چهار دست و پا
بسته شده بود به تخت

.معاینه، و دکتر خوشتیپ و ترسناک داشت باهاش بازی میکرد
داشت دیوونه میشد وقتی اون نوک سینههاش رو با شدت کشید. الان نوک سینههاش سفت و
تیر میکشیدن، انگار داشتن از گرما میزدن. چی تو اون کرمی بود که مالیده بود؟ ترکیب لذت و
.درد فوقالعاده بود
.میخواست بیشتر باهاش ور بره، اذیتش کنه، تا مرز جنون ببرتش
میدونست چقدر خیس شده. از وقتی اومده بود تو مطب، بهشتش خیس و ملتهب از نیاز بود. و
.الان، کاملا باز و در معرض دیدش بود
.یه چراغ رو از سقف پایین کشید و روشنش کرد. یه نورافکن قوی مستقیم افتاد روی بهشتش
هیچوقت اینقدر لخت و عریان حس نکرده بود. ناخودآگاه خواست پاهاش رو جمع کنه، ولی
.نتونست. اون پاهاش رو کاملا باز کرده بود، و نور مستقیم میتابید توش
حتما میتونه قطرههای آبی که ازش میچکه رو ببینه. میتونه ببینه که چطور چوچولش از شدت
نیاز متورم شده، و التماس میکنه که بهش توجه کنه؟
نتونست جلوی نالش رو بگیره وقتی انگشتهای دستکش پوشیدهاش به آرومی بهش برخورد
.کرد
دکتر گفت: «فقط باید همینجا معاینهت کنم.» لحن و کلمات دکترش باعث میشد بیشتر خیس
.بشه
لبهای بیرونی بهشتش رو گرفت و حتی بیشتر از هم بازشون کرد، و

بهشتش رو کاملا باز کرد. بعد
.یه خط از بالای بهشتش به پایین کشید
.میشه نرم بشه و آب شه، مثل برف روی قله کوه
.دختر با نگرانی به سینه هاش نگاه کرد و اون فهمید که کرم داره اثر میکنه
.گرما و سفتی رو حس میکرد، انگار که اون داره باهاشون بازی میکنه
.بعدا شاید یکم از اون کرم رو به چوچولش هم بزنه... یا حتی داخلش
.به زور چشماشو از دیدن نوک سینه های خوشگل و سر بالاش برداشت
.قبل از اینکه کنترلشو کاملا از دست بده، باید میپرید وسط اون سرزمین موعود بین پاهاش.انگشتش به برجستگی چوچولش ساییده شد و صوفیا دوباره نفسش بند اومد
آره – این همون چیزی بود که میخواست – بسته شده، باز شده و اون انگشتهای دستکش
.پوشیده با بهشتش بازی کنن و چوچولش رو بمالن
لبههای داخلی اندامشو معاینه کرد، حسابی بازشون کرد و کشیدشون تا جایی که از ناراحتی یه
.تکونی به خودش داد
".توضیح داد: "باید اینا رو دور نگه داریم تا کامل باز باشی
دید که رفت سمت یه سری کشو، یه سینی نقرهای برداشت و چند تا وسیله گذاشت روش.
استیل براق زیر نور برق میزد. چه وسایلی رو داشت میذاشت اونجا؟
سینی رو گذاشت نزدیکش و برگشت پیشش، بین پاهای بازش ایستاد.
یه گیره کوچیک برداشت.
".گفت: "این تو رو خوب باز نگه میداره
ناله کرد وقتی حس کرد داره لبههای داخلی اندامشو میکشه و بعد یه سفتی حس کرد وقتی

.گیره محکم شد. همین کارو اون طرف هم کرد
".گیرههای پروانهای لبهاتو کاملاً از هم باز نگه میدارن، تا من بتونم حسابی برم تو"
حس کرد کاملاً باز شده، حتی لبههای داخلی حساسش هم از هم جدا شدن و همه جاش معلوم
.شده بود. ولی هنوز کارش تموم نشده بود
یه چیز دیگه از روی میز برداشت، یه چیزی که از فیلمهای پورنی که دیده بود میشناخت. یه
.اسپکولوم بود
.یه لرز کوچیک کرد وقتی به اون وسیله فلزی براق نگاه کرد
این رو میخواست، ولی میترسید. واقعاً میتونست بره داخلش؟ درد داشت؟
.یه کم روان کننده برداشت و مالید روی وسیله
".با این میتونم حسابی بازت کنم، و بعد درست حسابی ببینمت"

فصل ۹

.یه نگاه به اون بهشت پهن شده روبروش انداخت
.بی نقص بود
رکابها پاهاشو حسابی باز نگه داشته بودن و گیرههای پروانهای لبههای بهشتش رو از هم باز.کرده بودن. کاملاً در معرض دید بود
با بلوز بازش و نوک سینههای تیز و سفتش، و اون چشمای درشت و سیاهش که زل زده بودن
.بهش، مو به مو همون فانتزی بود که جون گرفته بود
و حالا، قرار بود خیلی صمیمیتر معاینهش کنه – حسابی بازش کنه، بره توش، و درونیترین

.قسمت بدنش رو کشف کنه
.دستشو روی مردونگیش مالید. حتماً میدونست که چقدر با این صحنه تحریک شده
هیچ دکتری با یه بیمار جوون این کارو نمیکنه، درو قفل کنه، به بهونهی معاینهی پزشکی – باسن
لخت یه دختر رو بزنه، ببندتش به تخت، و این اسپکلوم گنده رو فرو کنه تو سوراخ دست
.نخوردش
.همهچی خیلی فراتر از کاری بود که یه دکتر درست و حسابی انجام میده
.زیپ شلوارشو باز کرد و کیر کلفتشو بیرون کشید
روپوش سفیدش رو بسته نگه داشت، ولی مردونگیش آزاد بود – و مشتاق بود که به این زن جوون و
.بیدفاع نزدیکتر شه
ولی اول اسپکلوم بود که باید میرفت تو – و شاید انگشتاش. کل دستش؟
.اسپکلوم رو محکمتر گرفت
.اول از همه این
خب، الان اینو وارد بدنت میکنم. یه کم فشار حس میکنی، اصلاً درد نداره.» همینطور حرف«
میزد، یه رگبار اطمینانبخش از کلمات، در حالی که سر دستگاه رو آروم آروم وارد سوراخ تنگ
.و تقریباً بستهش میکرد
»ناله کرد، باسنشو تکون داد، لبشو گاز گرفت. «دکتر... بزرگه. مطمئنی جا میشه؟
انگشت دست دیگهشو گذاشت بالای چاکِش. نوک انگشتاش کلاهک چوچولشو لمس کرد و آروم

.نوازش داد
.اونم بلافاصله عکس العمل نشون داد و یه ناله از دهن نیمهبازش
دراومد
گفت: «فقط داشتم رفلکسهاتو چک میکردم. اینجا خیلی حساسی.»
دوباره چوچولشو مالید و
.لذت برد از اینکه چطور بدنش زیر دستاش تکون میخورد و جابجا میشد
.خدای من، چقدر زود تحریک میشد
چوچول متورمش میتونه اونو به اوج لذت برسونه. ولی

تقریباً مطمئن بود فقط با چند تا لمس
.هنوز نه، هنوز نه
از حواسپرتیش استفاده کرد و اون وسیله رو بیشتر فرو کرد توش.
اونقدر تنگ و باریک بود که
تقریباً به این فکر افتاد که شاید باید اون یکی وسیله کوچیکتر رو بیاره –
همونی که برای بدنهای
.کمرشدتر استفاده میکردن
.یه دستشو کرد تو جیبش و از روی روپوش سفیدش مردونگیش رو
گرفت
با دست دیگهاش اسپکولوم رو آرومتر فرو کرد. تا کجا جا داره؟ عمق تونل
باکرهاش چقدره؟چقدر میتونه تحمل کنه؟
وقتی مطمئن شد تا ته رفته، مردونگیش رو ول کرد و دستشو دوباره برد
سمت چوچولش و آروم به
.سرش ضربه زد
همزمان دکمه اسپکولوم رو فشار داد که شروع کرد به آروم باز شدن. یه
وسیله الکترونیکی بود
که فکهای فلزیش رو آروم و نامحسوس باز میکرد، سفتترین سوراخ،

تنگترین تونل کوچیک
.رو کمکم و میلیمتر به میلیمتر باز میکرد تا اینکه کاملاً باز بشه
با لذت نگاه کرد وقتی سرزمین موعودش جلوی چشماش باز شد. زاویه چراغ رو عوض کرد و
.انداخت داخلش. قلمرو باکره
خیلی بینقص بود، خیلی صورتی، خیلی براق و خیس از داخل. دهانه رحمش تپل و گرد بود و
.درست آماده بود که نطفهاش رو جمع کنه
.خدایا، میخواست حاملهاش کنه، میخواست شکمش رو با تخمش متورم کنه
سعی کرد خودشو کنترل کنه و یه انگشتشو فرو کرد توی تونل بازش. چرخوندش و سفتی
.دیوارههای ماهیچهایش رو حس کرد، وقتی که کامل باز شده بود
دو تا انگشتش راحت رفت تو، تقریبا به جایی گیر نکرد. شروع کرد همون جایی که نقطه جیش
.بود رو نوازش کردن، انگشتاشو محکم روی اون قسمت حساس میکشید
.یه آه آروم کشید، چشماش قفل شده بود بهش
"پرسید: "خوشت میاد، کوچولو؟
".با صدای آرومی جواب داد: "آره، بابا. یه جوریه. ولی خوبه
.با خودش فکر کرد چه کار اشتباهیه، ولی دیگه نمیتونست جلوی خودشو بگیره
سه تا از انگشتاشو فرستاد تو، خوشحال بود که اسپکولوم (ابزار معاینه زنان) حسابی باز نگهش
.داشته
.دور دهانه رحمش رو لمس کرد، آروم وسط سفتش رو مالید، بعد دوباره

رفت سراغ نقطه جی
اگه از اینجا نوازش کنه و همزمان چوچولش رو هم لمس کنه، مطمئن بود که دختره ارضا میشه.
.ولی هنوز نه
عاشق اون قیافه پر از انتظار و نالههای بیقرارش بود، وقتی که داشت از داخل نوازشش
.میکرد. میخواست بیشتر از اینا تو اوج نگهش داره، خیلی بیشتر.انگشتاشو کشید بیرون
گفت: "باید یه کم پماد بزنم توت." یه تیوپ کرم که قبلا استفاده کرده بود رو برداشت و حسابی
.زد به نوک انگشتاش
.این دیگه حسابی به لرزه میاندازتش
.یهو یه حسی بهش دست داد که تمام دستشو بکنه توش
آروم اسپکولوم رو کشید بیرون، نبستش، فقط درش آورد. با یه صدای خیسی اومد بیرون و
.سوراخ دختره جمع شد. ولی نه برای مدت طولانی
.انگشتاشو با هم جمع کرد، پماد مالید بهشون، بردشون دم ورودی و خم شد طرفش
گفت: "فقط تحمل کن، دختر کوچولو، فقط تحمل کن تا این کرم مخصوص رو بمالم توت." و با
تمام قدرتش فشار آورد به دیوارههای سفت ماهیچهای. چهار تا انگشتش و شستش لیز خوردن و
.رفتن تو
".دختره یه ناله آروم کرد. "بابا... بزرگه. داره منو باز میکنه
ولی ازش نخواست که دست برداره. بند انگشتاش هنوز دم ورودی بودن. دوباره فشار آورد،

...خودشو زور کرد توش. حس کرد
.ماهیچهها شل شدن و واژنش جوری باز شد که جا بشه
.آره، دستش توش بود، درست توش
ِ با یه لذت آمیخته به حیرت نگاه میکرد که چطور بیشتر و عمیقتر
فشار میداد و واژنش دور
.مچش جمع میشد
.این بهترین چیزی بود که تو عمرش دیده و حس کرده بود
.وقتی دستش رو داخل برد، دوباره چوچولش رو نوازش کرد تا گریههاش
آروم بشه
دستش رو چرخوند و پماد رو روی دهانه رحمش و همینطور نقطه جیاش
مالید. کمکم شروع
.میکرد به سوزش و واژنش رو تنگ میکرد و باعث میشد از داخل بلرزه و
حس ضعف کنه
دوباره فشار داد و با لذت نگاه میکرد که چطور با حرکت دستش،
شکمش آروم بالا و پایین
.میرفت. با دست دیگهاش شکمش رو فشار داد و پیچش دستش رو
توی واژنش حس کرداوه خدای من، چه دختر کثیف کوچولویی هستی
که کل دست منو تو خودت جا دادی. دارم"
".فیستت میکنم، دارم کوس دستنخوردتو فیست میکنم
.نمیدونست این حرفها از کجا اومدن، ولی یهو تشنهی بیشتر شد

فصل ۱۰

سوفیا به تخت بسته شده بود، پاهاش از هم باز و بالا نگه داشته شده
بودن، لبهای بهشتش با
.گیره باز شده بودن، و دکتر خوشتیپه تمام دستش رو داشت توش

میچرخوند
دوباره ناله کرد، حس کرد شکمش داره متورم میشه و یه حس عجیب که اینقدر عمیق و کاملا پر
شده.
یهو خودش رو حامله تصور کرد، با یه شکم بزرگ و پر، و دلش خواست – دلش خواست اون این
کار رو بکنه، شکمش رو متورم کنه.
دست دیگهش داشت چوچولش رو نوازش میکرد، آروم، خیلی آروم، اون رو از نیاز و انتظار به
ناله انداخت، ولی کافی نبود که ارضاش کنه. التماس کرد: "آه دکتر، دکتر، ددی، خواهش میکنم
منو ارضا کن".
جواب داد: "هنوز نه"، دستش رو تقریباً بیرون کشید و دوباره فرو کرد.
از حس اینکه داره با مشت پر میشه ناله کرد، تعجب کرد که چطور میتونه تمام دستش رو تو
خودش جا بده.
تقریباً دردناک بود، ولی حس خوبی داشت و اون خیلی پر و کشیده شده و مورموریش شده بود.
بعد دستش رو کامل بیرون کشید.
التماس کرد: "نه، نه، خواهش میکنم، ددی. بهت احتیاج دارم." خالی بودن خیلی غیرقابل تحمل
بود.
گفت: "یه لحظه دیگه، دختر شیرین." انگشتاش حالا یه جای دیگه رو فشار میدادن – سوراخ
باسنش رو.
اعتراض کرد: "آه، نه اونجا. ددی! اون کار بده. نه اون تو!"، ولی بعد

نظرش عوض شد
ِ همون حس مورمور شدن سفت رو داشت که نوک سینههاش و تو بهشتش داشت، و یهو دلش
. ِ خواست که با اون سوراخ پشتی مخفی هم بازی بشهباید همونجا معاینهت کنم. خیلی مهمه که اونجا چکت کنم. فقط ریلکس باش. دردی نداره."
"...فقط یه کوچولو انگشت
دستکش پوشیده

ِ
تقریباً بهش لبخند زد، دختره دهنش از تعجب باز موند وقتی دو تا انگشت لیز
.سر خورد رفت توی سوراخ باسنش
.اوه، این درست نیست. نباید این کارو بکنی،" غر زد، ولی حس خوبی داشت"
انگشتاشو قیچیوار باز کرد و دختره حس کرد داره خودشو روی انگشتاش فشار میده، بیشتر
.میخواست
".لطفاً. میخوام تو من باشی. میخوام منو بگیری"
.داری ازم میخوای بکنمت، دختر کوچولو؟" گفت"
.دختره سرشو تکون داد، امیدوار بود اکتشاف پزشکیاش شامل یه چیز هوسانگیزتر هم بشه
".بگو. بگو چی میخوای. باید بدونم چقدر کثیفی"
دختره به چشماش زل زد، حس کرد انگشتاش دارن توی باسنش میپیچن، حلقهشو باز میکنن،
.توی رودههاش فرو میرن
.میخوام منو بکنی، دکتر بابایی،" زمزمه کرد"

.سوراخای باکرهتو بکنم؟ هر دوشونو؟" پرسید"
دختره سرشو تکون داد، دهنش از شهوت باز موند وقتی انگشت
دستکش پوشیده و لیز شدش
.رو دوباره روی چوچولش مالید
.میخواستش توش باشه - توی وجودش بکوبه، پرش کنه
.توی باسنت بکنم یا بهشتت؟" پرسید، تقریباً انگار داشت با خودش
حرف میزد"
.دختره دقیقاً میدونست چی میخواد و چرا
".لطفاً، بابایی. توی کوسم. بیا تو من"
.انگشتاشو محکمتر توی سوراخ پشتیش فرو کرد، جوری که دختره جیغ
زد
تخمم رو میخوای توت بریزم؟ ولی ممکنه حامله شی، و تو خیلی
کوچولویی. بدنت تازه داره"
".رشد میکنه.میخوامش، دکتر. و میخوام تو کسی باشی که منو حامله
کنه، بابایی،" گفت"
آیا این کارو میکرد؟ آیا قبول میکرد؟ اونا به زور همدیگرو میشناختن، و با
این حال مطمئن بود
.اون مردیه که میخواد پدر بچهش باشه - و بابایی خودش هم
اون ازش مراقبت میکرد و بهش رسیدگی میکرد، شیطونی هم باهاش
میکرد و اگه دختر بدی
.میشد، تنبیهش میکرد، و همه چی عالی میشد

فصل ۱۱

.با بهت داشت بهش زل میزد
خیلی سریع داشت پیش میرفت، خیلی خیلی سریع. با این حال به

صداقتش یا شهوتی که بهش
.داشت، شک نداشت
.میل و نیازشو برای پر شدن میدید و میدونست مردیه که این کارو بکنه
تصویر اون قسمت صورتی رنگ گردن رحم بینقصش رو توی اون کوس
تنگ و باکرش تصور
کرد و فهمید که قراره بگه آره. میخواست حسابی بکنتش، توی اون خالی
بشه و بدن کوچیک
.بارورش رو مال خودش کنه
.ولی اول یه کار دیگه میخواست بکنه
یه کاندوم روی مردونگیش کشید و انگشتاشو از سوراخ باسنش درآورد.
میخواست کاملا مال خودش
.کنه و هم بهشتش رو بگیره هم باسنش رو
».گفت: «بابایی اول باید اینجا بره. نگران نباش. درد نداره. فقط سر
میخوره تو
.میدونست داره دروغ میگه. معلومه که درد داره، ولی اون میخواستش
.باسنشو محکم گرفت و تا لبه تخت معاینه کشید. حسابی از هم
بازشون کرد و باسنش رو باز کرد
سر مردونگیش رو به سوراخ باسنش میمالوند و عاشق نالههای قاطی
لذت و دردش بود وقتی سعی
.میکرد واردش بشه
مجبور شد محکم فشار بده تا اسفنکتر تنگش رو به اندازه کافی باز کنه
تا مردونگیش توش جا بشه.
.ولی اون روانکننده و پماد مخصوصی که بهش داده بود کمک کرد
.بعدش دیگه داخل بوداون تکون میخورد و از سر مردونگیش که داشت
به باسنش تجاوز میکرد، خودشو عقب میکشید،
.ولی نمیتونست فرار کنه - و میدونست ته دلش نمیخواد، واقعا

نمیخواد
با انگشتش چوچولشو قلقلک داد و با دست دیگهاش نوک سینه شو کشید. دید چطور دهنش از
.لذت یه ناله آروم کرد. آره، اینو میخواست
دوباره فرو کرد توش، حس کرد دیوارههای عضلانی مقعدش چقدر محکم دارن فشار میدن.
.لعنتی، سفتترین چیزی بود که تا حالا حس کرده بود. انگار یه گیره مردونگیش رو گرفته بود
.محکمتر فرو کرد، میخواست تا ته بره تو تا قلمروش رو صاحب شه
دوباره جیغ کشید، شاید بیشتر از درد تا لذت، ولی اون میدونست باید یه کم دیگه هم عمیقتر
.بره
گفت: «نگران نباش. بابا بلده چیکار کنه. دردت نمیاد. فقط ریلکس باش، بذار من...» یه ضربه
.زد و از رضایت یه ناله کرد
ته تهش بود، تا بیضههاش توی کون تنگ و دستنخورده این دختر. یه نفس عمیق کشید، همونجا
.موند، حس میکرد چطور سوراخ مقعدش داره موج میزنه و فشار میده
.اگه همونجا بمونه زود ارضا میشه
آروم کشید بیرون، از همین حالا منتظر دفعه بعدی بود که اون سوراخ کوچیک و تیره رو بکنه، و
.دفعه بعدش و دفعه بعدش، تا وقتی که برای اون نرم و گشاد شه
.با یه ناله تا ته کشید بیرون و کاندومو درآورد
.حالا میخواست حسابی بکنتش، کیر سفتشو فرو کنه توی بهشتش و خونه اصلیشو پیدا کنه

فصل ۱۲

وقتی مردونگیش از باسنش بیرون اومد، صوفیا حس کرد چقدر خالی شده. دکتر میسون خیلی
مسلطتر، خیلی کنترلگرتر و مصممتر از چیزی بود که حتی جرئت کرده بود آرزوش رو داشته
.باشه، انگار میخواست همهجوره مال خودش کنه
صوفیا فقط میخواست یکم اذیتش کنه، سر به سرش بذاره، شاید یه چیزایی بگه و یکم باهاش
جدی حرف بزنه. اصلا فکرشم نمیکرد که دکتر اینقدر کامل، اینقدر بینقص تو خیالپردازیهاش
.شریک بشهبا خودش فکر کرد شاید اینم فانتزی خودشه. شاید اونم داشته خواب این کارا رو میدیده. شاید
.الانم باهام این کارو بکنه، دوباره و دوباره و دوباره
شدت این حس داشت دیوونهش میکرد – بسته شده، وصل شده به مانیتور، پاهاش از هم باز،
دستش داشت بهشتشو میگشت، خیلی عمیق، خیلی پر، و بعد مردونگیش با خشونت داشت میرفت
.تو باسنش
.اونقدر باز شده بود، اونقدر محدود شده بود، اونقدر بیدفاع بود و عاشق این حس بود
.حالا میخواست بکندش – بکارتشو بگیره و شاید حتی آبشو بریزه توش
سرشو یکم بلند کرد و دید که چطوری روپوش سفیدشو باز کرد، کاندومو درآورد و انداخت یه
طرف. بعد دستکشاشو عوض کرد. فقط صدای کشیده شدن دستکشها دور مچش باعث میشد

.بیشتر خیس بشه
.خم شد روش و صورتشو نوازش کرد
"مطمئنی اینو میخوای، صوفیای کوچولو؟"
همین مدلی که اسمشو صدا کرد باعث شد از شدت شهوت سست بشه. "آره، ددی. باهام این
".کارو بکن. همهجوره باهام این کارو بکن. من مال توام
صوفیا همیشه آرزو داشت این حرفا رو به یه مرد بزرگتر و خشن بزنه، یه دکتر مسلط که از
.بدنش استفاده کنه و باهاش بدرفتاری کنه
".گفت: "شاید یکم درد داشته باشه. ممکنه مجبور شم یکم خشن باشم
.انگشت شست دستکش پوشیدهاش رو روی لب پایینش فشار داد و وارد دهنش کرد
.اون سر تکون داد، نتونست حرف بزنه
وقتی شستش رو از دهنش بیرون کشید و با اون رطوبت نوک سینهاش رو تحریک کرد، گفت:
"."هر چی که فکر میکنی لازمه، دکتر
گفت: "آره. من دکترم. من دکترتم و حالا باباتی. من بهتر میدونم، کوچولو. تو فقط باید همونجا
".دراز بکشی و بذاری من کارمو انجام بدم
.این حرفها لرزهای از اشتیاق رو توی وجودش انداخت
به نوازش سینههاش ادامه داد، انگار که کل دنیا وقت داره – در حالی که تنها چیزی که اون
.میخواست این بود که با کوسش بازی کنه، بکنتش و وجودشو پر کنه، کاری کنه که ارضا شه
با این حال نوک سینههاش هیچوقت انقدر حساس نبودن و هر لمسی یه حس لذت رو مستقیماً

.به کوسش میفرستاد
میخواست اونارو محکمتر فشار بده، بکششون، بمکهشون، اما اون از قبل پایینتر رفته بود،
برآمدگی کوچیک شکمش رو نوازش میکرد و بعد دستاش رو روی قسمت داخلی رونهاش
.گذاشت، به مرکز باز و آمادش نگاه میکرد
یه کم از اون پماد رو از توی تیوپ فشار داد و روی چوچولش مالید. این دیگه چه کوفتی بود؟کم کم احساس کرد چوچولش دوباره داره متورم میشه، گرم میشه، پر از حسهای لذتبخش
.میشه. حالا بیشتر از قبل به لمسش نیاز داشت
در حالی که از لذت نفسنفس میزد، مچبندهاشو کشید، نیاز داشت به چوچول حساسش دست
.بزنه، محکم بمالونتش. اما نمیتونست تکون بخوره
"پرسید: "چی لازم داری، کوچولو؟
آه، دکتر. یه حس غریبی اون پایین دارم. مورمور میشه و گرمه و نیاز دارم که تو..." نتونست"
.درست بگه
دستش رو روی چوچولش گذاشت، فقط آروم فشارش داد. "چی لازم داری، سوفیا؟ میتونی
".بهم بگی
.نیاز دارم ارضا شم، بابا،" تقریباً از شدت میلش خجالتزده زمزمه کرد"
سعی کرد باسنشو بلند کنه، خودشو به دستش فشار بده، اما با وجود پاهایی که توی رکاب بودن،
.فقط تونست یه کم تکون بخوره
پاهاشو گرفت و خم کرد، رونهاشو به زور داد عقب، نزدیک سینه ش، حسابی پاهاشو از هم باز

.کرد
بعد کل بهشتشو نوازش کرد، با نوک انگشتاش بالا و پایین چاکشو لمس کرد، با لبای باز و جمع
.شدش بازی کرد، هی اذیتش کرد، تا اینکه شروع کرد به التماس کردن
".خواهش میکنم دکتر، من نیاز دارم. خواهش میکنم. با من این کارو بکن. تو من. بیا تو من"
.دکتر بهش لبخند زد
اولین بار بود که لبخندشو میدید، و حتی جذابتر هم شده بود - ولی وحشی هم بود، مثل یه
.گرگ که میخواد به شکارش حمله کنه

فصل ۱۳

دکتر میسن بهش نگاه کرد، انگار داشت التماس میکرد که بکنتش، که بدن جوون و حاملهخیزش
.رو با آبش پر کنه
این دیگه فراتر از رویای شب و روزش بود. بهتر، داغتر و هیجانانگیزتر از هر چیزی که تو
.تصورش میگنجید
میخواست مال خودش کنه، حاملهش کنه، بعد ببرتش خونه و ازش مراقبت کنه، دوباره بکنتش،
.باهاش بازی کنه، نازش کنه، بکشتش و معاینهش کنه، دوباره و دوباره بکنتش
.موهاشو از صورتش کنار زد و بهش لبخند زد
اون چشمای درشت و مهربون، اون لبای التماسکننده. خدای من، آره. این همون چیزی بود که

.همیشه دنبالش بود. و حالا، به دستش آورده بود
.دستشو رو مردونگیش کشید، بالا و پایین اون تنهی دراز و کلفت. آماده بود، خیلی بیشتر از آماده
گفت: "شاید درد داشته باشه، ولی باید این کارو بکنم. یه بخش ضروری از معاینهست." سر
.مردونگیش رو گذاشت دم سوراخ خیس و صورتیش.باید آروم میرفت تو و تکتک لحظهها رو مزه مزه میکرد، ولی نتونست جلوی خودشو بگیره
.با یه جور غرغر حیوونی، محکم و عمیق فرو کرد توش، درست تا تهش
".دختره جیغ زد. دردش اومده بود؟ نه، داشت نیمهلبخند میزد. نالید: "بابایی... چه بزرگه
.این کلمهها فقط مردونگیش رو سیختر کرد و بیشتر تشنهش کرد
.کشید بیرون و دوباره کوبوند توش
ماهیچههاش چنان محکم دورش حلقه زده بودن، انگار داشتن ازش شیر میدوشیدن. تنگترین
.تونلی بود که تا حالا توش رفته بود
یه نالهای کرد و گفت: «آخ، جون، آره.» و تقریبا تا آخر کشید بیرون و به صورتش نگاه کرد وقتی
.دوباره فرو کرد توش
دیگه باکره نبود. مال اون شده بود. و میخواست حسابی بکنتش. دیگه نمیتونست جلوی
.خودشو بگیره
دو تا از انگشتاشو گذاشت روی چوچولش، یکی اینور و یکی اونور، فشار داد به تهش و بالا
.پایین کرد
اونم فورا شروع کرد به ناله کردن و خودشو به دستش مالیدن. داشت میرسید. باید یه کم دیگه

.همونجا نگهش میداشت، فقط تا وقتی که از کوبیدن تو این کوس تنگ و خیس باکره لذت ببره
یه لحظه با شدت کوبید توش، ضربههای سریع و محکمی که به نقطهی جیش میخورد و به
.تپهی نرم دهانهی رحمش سابیده میشد. داشت میرسید
.حس میکرد آبش داره آماده میشه که بپاشه، که پرش کنه
دوباره انگشتاشو محکم فشار داد به ته چوچولش، یکی اینور و یکی اونور. نوک انگشتای دست
.دیگهشو خیس کرد و با اونا سر چوچولشو مالید
.تقریبا از لذت جیغ زد
تهشو بین انگشتاش فشار میداد و با دست دیگهش سر چوچولشو محکم نوازش میکرد و با
»!لذت تماشا میکرد که جیغ میزنه و میگه: «آخ دکتر، آره. همینه. ددی! دارم میام
.بدنش شروع کرد به لرزیدن، کوسش مردونگیشو میمکید و میکشید
.همچنان داشت با شدت چوچولشو میمالید و دوباره فرو کرد توش، محکمتر از قبل میکوبید
داشت به خودش میپیچید، ارگاسم طولانی و قدرتمندی داشت، جیغ میزد و ناله میکرد وقتی
.مردونگیشو توش فرو میکرد
.بعد اونم داشت میاومد
.یه جهش داغ از تخماش زد بیرون و از مردونگیش شلیک شد، تا ته کوسش
.حس میکرد دهانهی رحمش داره منقبض میشه و اونو به داخل میکشه
.دوباره اومد، این دفعه حتی محکمتر، و همهی آبشو توش خالی کرد
همونطور که هنوز داشت چوچولشو میمالوند و کاری میکرد ارضا شدنش

ادامه پیدا کنه، دوباره
.کرد توش. بازم آبش تو کوسش خالی شد
.با یه ناله، هی تند تند میکرد توش و هر دفعه بیشتر توش میریخت تا اینکه دیگه جون نداشت.نیمه جون روش افتاد و نفس نفس میزد
پرسید: "تو پر از آب منی. مطمئنی اینو میخوای؟" هنوز نمیتونست باور کنه که اون میخواد با
.اولین رابطهش از باکرگی به حامله شدن برسه
".گفت: "آره، ددی. بیشتر از هر چیزی
.کشید بیرون، مردونگیش در حالی که هنوز کلفت و سنگین بود از توش لیز خورد بیرون
گیرههای لبههای کوسش رو باز کرد و آروم ماساژشون داد تا مطمئن شه خون درست جریان
.داره
.بعد پایه های تختو تا ته داد بالا، تقریباً باسنش از تخت جدا شد
".گفت: "همینجوری بمون. اینجوری احتمال بارداری بیشتر میشه
".اون سر تکون داد. "خوبه. میخوام شکمم از بچه تو ورم کنه
گفت: "و من میخوام ازت مراقبت کنم، باهات بازی کنم و دکتر و ددی تو باشم. برای همیشه."
.هیچوقت فکر نمیکرد این حرفا رو به کسی بزنه، اما از ته قلبش، عمیقاً و واقعاً منظورش بود
اون حالا مال اون بود و اون بقیه عمرشو صرف مراقبت ازش میکرد و تمام فانتزیهای کثیف و
.منحرفانهی دکتر ددیشونو زندگی میکرد

فصل ۱۴

پاهاش رو داده بود بالا، حس می ِ کرد بهشتش پر و خیس ِ آب مرد شده. نکنه همین الان دارن شنا
میکنن سمت تخمک، دارن آماده میشن حاملهش کنن؟
.امیدوار بود که اینطور باشه
یه کم بعد، گذاشتش پایین، بندهایی که دستاش رو نگه داشته بودن رو باز کرد و مانیتور رو جدا
.کرد
گفت: "خب، من حسابی معاینهت کردم، به نظرم سالمی. ولی باید خیلی مراقبِت باشم. باید
"معاینههای بیشتری انجام بدم، شاید هر روز؟
".گفت: "اوه، بله دکتر. عالی میشه
".گفت: "پس بیا اینجا. بشین اینجا. باید به صدای قلبت گوش کنم
.پشت میزش نشسته بود و به زانوش زد
رفت رو پاهاش نشست، دستاش رو دورش حلقه کرد و اونم خودشو چسبوند به سینه ش. یه
.مدت طولانی همونطوری نگهش داشت
"یه کم بعد پرسید: "اون فیلمها رو عمداً گذاشتی رو لپتاپم؟
خندید و گفت: "آره. میخواستم ببینم چیکار میکنی. میخواستم تنبیهم کنی - و شاید بیشتر از
".اون
"گفت: "تو واقعاً دختر خیلی بدی هستی. میتونستی خیلی به دردسر بیفتی، میدونی؟گفت: "فکر کنم افتادم، مگه نه؟ منظورم اینه که فکر کنم حالا باید خیلی بیشتر منو بزنی و تنبیه
کنی، قبل از اینکه دوباره معاینهم کنی." امیدوار بود اون تنبیه یه بار مصرف نباشه. عاشق این
.بود که اون نگهش داره و تنبیهش کنه

گفت: "اوه حتماً. بزنمت، ببندمت، شلاقت بزنم، شاید. لختت کنم و نشونت بدم. معاینهت کنم.
".هر دو سوراخ رو. خیلی عمیق
.انگار داشت با خودش حرف میزد، انگار داشت هممهی آرزوهاشو میریخت بیرون
.صوفیا محکمتر بغلش کرد. اون بینقص بود
و ازت مراقبت هم میکنم. هم از لحاظ پزشکی، هم شخصی، درست مثل یه بابا که باید از"
".دخترش مراقبت کنه
".صوفیا خندید. "نه دقیقا مثل یه بابا یا یه دکتر. مثل یه دکتر بابای خیلی بد
".اونم خندید. "آره. من همینم. یه دکتر بابای خیلی بد. دکتر بابای تو
.صوفیا صورتشو بالا آورد و همدیگه رو بوسیدن، لبهاشون برای اولین بار به هم رسید
.لباش محکم و پرخواهش بود و زبونش رو توی دهنش فرو کرد و باعث شد اونم همراهی کنه
.صوفیا همون حسهای آشنا رو حس کرد که تو بدنش پخش میشد. دوباره اونو میخواست
یه کم روی پاهاش تکون خورد و باسنشو به سمت پایین فشار داد، درست روی کشاله ی رونش،
.و سفتی اونجا رو حس کرد
.تو همون بوسه لبخند زد
.اونم دوباره صوفیا رو میخواست
.همه چی عالی بود

پایان